

آمد می‌کردند. اما فتح قسطنطنیه به این وضع پایان داد و مقدمات چیرگی و تسلط کشورهای چون اسپانیا و فرانسه، پرتغال و هلند و انگلستان را در عرصه دریاها فراهم آورد. کشف راه جدید هندوستان و گذشتن از دماغه امید نیک، به تمامی ملت‌های اروپایی نشان داد که تفوق سیاسی و اقتصادی از این پس با کشوری است که توانایی ساختن و ادارهٔ ناوهای بزرگ و مجهز و اقیانوس پیمای داشته باشد.

در این ایام، کمابیش اصول فتوایلیسم در اروپا متزلزل شده بود و نهضت شهرگیری و بورژوازی در غرب رو به وسعت می‌نهاد. راه‌های ارتباطی اصلاح و تعمیر می‌شد. و با رشد سریع صنایع دستی و پیشرفت فرهنگ عمومی، رنسانس یا تجدید حیات علمی و فکری آغاز شده بود. در چنین شرایطی اروپاییان که از جنگ‌های داخلی و زدو خورد‌های مذهبی دویست ساله به‌جان آمده بودند، در راه تأمین سعادت فردی و اجتماعی خویش کوشیدند. انگلیسی‌ها که قبل از دیگران در رشتهٔ صنایع دستی و قماش پیشرفت کرده بودند، به واسطهٔ پناهنده شدن اقلیت پرتستان فرانسه به آن سرزمین، بیش از پیش در صنعت پارچه‌بافی توفیق یافتند.

آمدن آنتونی جنکینسون به‌عثمانی و ایران که از پیش‌گامان تجارت با شرق محسوب می‌شود، برای هموار کردن راه تجارت بود. وی با پافشاری و مقاومت، موفق شد از سلطان سلیمان اجازه بگیرد که با کششیهای خویش بدون پرداخت عوارض به‌بنادر عثمانی کالا وارد کنند. این سرد از پرتو کاردانی، از طرف گروه بازرگانان انگلیسی یا شرکت مسکوی^۱ به‌سمت فرمانده کل ناوگان بازرگانی منصوب شد. وی در این سفر که تا سال ۱۵۵۸ به‌طول انجامید، با تزار روسیه ایوان مخوف ملاقات کرد و با وی شام خورد، و پس از گفتگوهای لازم، راه ایران را پیش گرفت. ولی به‌علت آشفتگی اوضاع داخلی ایران، ناچار به انگلستان برگشت.

سه سال بعد یعنی در سال ۱۵۶۱ م، با دونامه از طرف ملکه الیزابت اول، یکی خطاب به تزار و دیگری خطاب به شاه طهماسب، ماسور گردید که راه تجارت با ایران را بگشاید. در ایران جنکینسون پس از چند ماهی سفر، به خدمت عبداله خان اسپرشیروان، به‌قزوین رسید. در این هنگام طهماسب با سلطان سلیمان بر سر استرداد فرزند سلطان عثمانی «با یزید» که به همراهی جمعی از لشکریان خویش به ایران پناهنده گردیده بود، چانه می‌زد.

با وجود مشکلات فراوان، جنکینسون به حضور شاه طهماسب راه یافت و مابین ملاقات و گفتگوی او را با شاه ایران، ضمن تاریخ عهد شاه طهماسب بیان کردیم. با وجود رفتار ناهنجار شاه طهماسب، با نمایندهٔ بازرگانی انگلیس، تلاش آنان در این راه قطع نشد. و بالاخره کارگزاران شرکت مسکوی به‌سبب فرمانی اجازه گرفتند بدون دادن باج یا عوارض، کالاهای خود را به‌خاک ایران وارد و ابریشم خام را به کشور خود صادر کنند. ولی تلاش این دسته و هیئتهای ونیزی، که به این منظور به ایران آمدند، در اثر رقابت دلالان عثمانی وارسی و ونیزی به نتیجهٔ مطلوب نرسید. سرانجام آرسان جنکینسون و الکاک^۲ تا صدوشصت سالی پس از این تاریخ تحقق نیافت. و تاریخ تجارت ابریشم از راه بحر خزر از عهد جان التون^۳ و جوناس هنوی^۴ آغاز می‌شود که هر دو در دوران پراشوب زمامداری نادرشاه به ایران سفر کردند.

باززرگانان انگلیسی همین که از راه بازرگانی شمال ایران، مایوس شدند، بر آن شدند که از طریق حلب، ترابلس و شام، خود را به خلیج فارس برسانند. در سال ۱۵۸۱ نیوبری^۲ و فیچ با تحمل زحمات خود را به هرگز رسانیدند. ولی پرتغالیها که در آن هنگام تجارت خلیج فارس را در دست داشتند، وی را دستگیر و زندانی کردند. فیچ پس از رهایی از زندان و مراجعت به لندن، شرحی از ماجرای سفر خود نوشت و فکر بازرگانان انگلیسی را به ایجاد شرکت هند شرقی متوجه ساخت.

شاه عباس برخلاف شاه‌همااسب مردی غیر متعصب و تاجر پیشه، و سیاستمداری عاقل بود. وی نه تنها جلوی هجوم عثمانیها را به خاک ایران گرفت، بلکه از سیاست تجاوز کارانه عثمانیها در خاک اروپا نیز جلوگیری نمود. و این جریان بیش از پیش توجه زمامداران کشورهای غرب را معطوف به ایران نمود. در سال ۱۵۹۸ م. نخستین هیئت، به سفارت برادران شرلی (آنتونی و رابرت) که سردسی جهانگرد و حادثه‌جو بودند، از انگلستان به ایران آمدند، و در وین به وسیله یکی از بازرگانان ایران به احوال مردم ایران و رفتار محبت‌آمیز شاه‌عباس با خارجیان آشنا شدند. و با تحمل مشقات فراوان به قزوین قدم نهادند. و پس از پذیرایی شایانی که از آنان به عمل آمد، به حضور شاه رسیدند. و به سلطان ایران گفتند از آن رو، رنج سفر را بر خود هموار کرده‌اند تا در رکاب سلطان با دشمنان ایران بجنگند. شاه هدایای آنان را پذیرفت و دو برادر و همراهان ایشان را با تقدیم هدایای گرانبها شادمان ساخت. و در مقابل این محبتها، برادران شرلی که در مسائل جنگی تجربه‌های فراوان داشتند، به تدارک و تجهیز لشکریان شاه کمر بستند و سربازان ایرانی را به پیروی از روش اروپاییان به سه صنف پیاده سوار و توپخانه تقسیم کردند. و به این ترتیب ارتش ایران از لحاظ توپخانه با ترکان برابر شد. شاه‌عباس برای آن که مراتب اعتماد و حق شناسی خود را نشان دهد، به سوجب فرسانی آنتونی شرلی را به سفارت، مأمور درباره‌های اروپا کرد تا از این راه آنان را در جنگ با عثمانیها با خود متحد سازد. آنتونی پس از دریافت این فرمان، برادر خود را در ایران گذاشت. ولی آنتونی به شرحی که در ضمن تاریخ عهد صفویه نوشتیم، از سفارت خود نتیجه مطلوب نگرفت و در خاک اسپانیا جان سپرد. در سال ۱۶۰۸ م. (۱۰۱۷ هـ) شاه‌عباس رابرت شرلی را برای اجرای نقشه‌های اقتصادی و نظامی خود روانه غرب کرد. وی پس از مسافرت لهستان، آلمان و ایتالیا، راه انگلستان پیش گرفت. جیمز اول مقدم او را گرامی داشت و نامه محبت‌آمیز شاه‌عباس را دریافت کرد. شاه ایران در این نامه تسهیلات فراوانی برای بازرگانان انگلیسی در نظر گرفته و آنان را از پرداخت هرگونه باجی معاف کرده بود. با این حال در اثر کارشکنی بعضی از بازرگانان انگلیسی، رابرت جز تبادل پیامهای محبت‌آمیز ارسلان دیگری با خود به ایران نیاورد.

پس از آن که شرکت هند شرقی در بندر سورت هندوستان مستقر گردید، مقدمات نفوذ استعماری انگلیسیها در آن سرزمین فراهم گردید. در حدود سال ۱۰۳۲ هـ. (۱۶۱۴ م.) کالاهای انگلیسی وارد ایران گردید. کسی که در راه استقرار مناسبات اقتصادی بین

آغاز نفوذ شرکت
هند شرقی در
ایران^۳

۱. طاهری، ابوالقاسم، همان، ص ۴۷ به بعد.

2. Newbery.

۳. تلخیم از، همان، ص ۵۱ به بعد.

ایران و انگلیس سعی فراوان کرد، جوان دلیری بود بنام استیل^۱ که قبلاً به ایران سفر کرده بود و از خصوصیات اجتماعی و اقتصادی ایران با خدمتگزاران شرکت هندشرفی سخن گفته بود، و نظر به اطلاعاتی که از اوضاع ایران داشت، از طرف شرکت، مأمور گردید که به اتفاق یکی از هموطنان خود به دربار شاه عباس برود و از او فرمانی برای داد و ستد و فروش انواع قماش و ماهوت و فاستونی انگلیس بگیرد. این دو نفر انگلیسی با پایمردی و وساطت رابرت شرلی، از شاه عباس دستخطی گرفتند که هر موقع کشتیهای سوداگران و رعایای پادشاه انگلیس به بنادر ایران وارد شوند، در حق ایشان مساعدت کنند. به این ترتیب نخستین کشتی انگلیس در بندر جاسک لنگر انداخت و انگلیسیها موفق شدند در اصفهان و شیراز، دفتر تأسیس و نمایندگان بازرگانی خود را برای بازاریابی به آنجا گسیل دارند.

روابط ایران و آلمان

در نخستین سالهای پادشاهی شاهطهماسب، شارل پنجم در اوج اقتدار خویش به هابسبورگ، اطریش و هانده و چند منطقه دیگر فرمان می‌راند. در همان ایامی که شاه اسماعیل بنیان حکومت خویش را استوار می‌کرد، شارل پنجم برای جلوگیری از پیش روی لشکریان عثمانی، دست دوستی به سوی ایران دراز کرد. در اوت ۱۵۲۵ م، شارل پنجم نامه‌ای به شاه اسماعیل نوشت در حالی که در آن تاریخ یکسال از سرگام اسماعیل گذشته و شاهطهماسب براریکه سلطنت نشسته بود، جالب توجه است که در نامه فوریه ۱۵۲۹ نیز، باز مخاطب شارل پنجم، شاه اسماعیل است. در پایان این نامه می‌گوید: «مقصود ما سعادت افراد بشر و آزادی مردم عالم است.» و در پایان یادآور می‌شود که «اگر در عالم دوستی، خدمتی از دست وی برآید که شایسته مقام ارجمند و والای پادشاه ناسور ایران باشد، هرگز مضایقه نخواهد کرد. و از درگاه خداوندستعال درازی عمر شاه اسماعیل را می‌خواهد.»^۲

دالساندری سفیر ونیزی: دالساندری که در حدود هشت سال پس از جنگین سون در ۱۵۱۷ م به کمک حیدر میرزا به حضور طهماسب در قزوین باریافت، مانند جنگین سون مراتب محافظه کاری و بزدلی و بی‌کفایتی شاه را تأیید می‌کند و می‌نویسد «بزرگترین سرگرمی وی عشق به زنان و زراندوزی است. و گاه در باره کشورداری، از آنان نظر می‌خواهد. هر چند این شاه طبعی لثیم دارد، نسبت به زنهایش گشاده دست است. گاه به زنها اجازه می‌دهد که از کاخ شاهی خارج شوند. من خود دیدم مادر سلطان مصطفی سیرزا، که نقاب سیاهی چهره اش را پنهان داشته بود، بیرون آمد و مثل مردان بر روی زمین نشست. و چهارتن غلام و شش تن رکابدار پیاده در اطراف اسبش روان گردید.»^۳

تلاش پاپ برای اتحاد با محمد خدا بنده: با وجود وضع آشفته‌ای که ایران در این ایام داشت، سران غرب مخصوصاً پاپ اعظم، به کمک ایران برای جنگ با عثمانیها، اهمیت فراوان قایل بودند. پاپ گرگوریوس سیزدهم که در اوایل ماه ژوئن ۱۵۷۹ م (۹۸۷ هـ) طی نامه‌ای که به گراندوک مسکوی فرستاد، وی را از جریان رویدادهای سیاسی ایران و اهمیت رسانیدن کمک به محمد خدا بنده، آگاه گردانید... پاپ گرگوریوس سیزدهم طی پیام رمزی که به کاردینال

لهستان فرستاد، درباره اهمیت جلب کمک ایران برای جنگ با عثمانی‌ها سخن رانده، و اعلام کرده است که «در صورت لزوم، حاضر است به ایران کمک سادی کند. و اگر ایران آغاز حمله کند، آنها از راه زمین و دریا، عثمانیها را ناراحت کنند. و اگر شاه ایران حاضر به چنین حمله‌ای نباشد، باید او را متعهد ساخت که به مجردی که لشکریان عثمانی بر خاک عیسویان اروپا هجوم برند، وی نیز بی‌درنگ از طرف سرزهای خود با آنها جنگ آغازد.»^۱ چنانکه می‌دانیم از قرن شانزدهم و هفدهم میلادی به بعد، در نتیجه رشد صنعت و تجارت، ایجاد راههای ارتباطی در خشکی و دریا، و پایان جنگهای مذهبی، ملل غرب به زندگی مادی روی آوردند، و مسافرت‌های گوناگونی از طرف بازرگانان و نمایندگان سیاسی و اقتصادی کشور های اروپائی به ایران آغاز گردید. به همین علت؛ راجع به تاریخ مناسبات ایران با غرب از دوره صفویه به بعد مدارک و اسناد بسیاری در دست داریم. ناگفته نگذاریم که در میان همسایگان ایران، کشور پهنانور هندوستان از دیرباز کشوری صلح دوست و بی‌آزار بود. و همواره با ایران روابط دوستانه داشته است. از میان همسایگان ساء، تنها دولت عثمانی در قرن شانزده و هفده مکرر در نتیجه سیاست توسعه طلبی، با ایران دست و پنجه نرم کرده است. و زسانی با پیروزی و گاهی با شکست روبرو شده است. ولی از قرن هفده و هجده به بعد، سردم ایران با شوم ترین دسایس سیاسی استعمارگران روبرو گردیدند. و ما شرح تجاوزات و زورگوییهای روسیه تزاری و مظالم امپریالیسم انگلستان را در تاریخ سیاسی ایران، مخصوصاً پس از تأسیس کمپانی هند شرقی و نفوذ سرمایه داران در کشور زرخیز هند، قبلاً یادآور شدیم.

روابط ایران و اروپا از عهد صفویه به بعد به علل اقتصادی و سیاسی رویه توسعه نهاد. استاد مینورسکی راجع به این مناسبات، تحقیقات ارزنده‌ای کرده است که نخست به ذکر آن می‌پردازیم. منشی الممالک: مینورسکی ضمن بحث در پیرامون سازمان اداری حکومت صفوی، می‌گوید: «لقب منشی الممالک به زمان سلطنت ایلخانان مغول می‌رسد. بهترین ترجمه این لقب همانا وزیر امور خارجه است.» البته در صورتی که مجلس نویس را که حق بیشتری برای چنین عنوانی دارد از نظر دور داریم، منشی الممالک، در صدر کارکنان ابواب جمعی قسمتی از تشکیلات اداری صفوی، که تعداد آنان بسیار بوده، و در کارهای کثیر، از قبیل توقیع تیول و نوشتن عبارت مخصوص اداری به سرخی یا به آب طلا و نهادن دستینه و وصول و گردآوری وجوهات رسیدگی می‌کردند، قرار داشت.

شاردن از شش منشی و مهرداد سملکتی واجد اهمیت، نام می‌برد:

۱. منشی الممالک که وظیفه وی عبارت است از تهیه و ارسال اسناد و مدارک مربوط به امور سملکتی به طور عموم، و ولایات بالاخص که با مهر عالی مهورگشته باشد.
۲. رقم نویس که با فراسین شاه در خصوص امور اداری دیوان سروکار دارد.
۳. حکم نویس که اسناد و مدارکی را که قرار است به مهر شرف نقاد دیوان یا خاصه مهورگردد، در ید اختیار دارد.

۴ و ۵ و ۶. مهردادان که ظاهراً در فصول ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ تذکره الموك از آنان ذکر کرده است، با آن که بین دو ستن سفرنامه شاردن و تذکره الموك توازن و تشابه بسیار وجود

دارد، باز مطالب تذکرة الملوك به طور دقیق باسطالب سفرنامه شاردن یکسان نیست؛ شکی نیست که منشی الممالک مناسی با اهمیت و ذی نفوذ بود. زیرا در شورای سلطنت، عضو محرم راز به شمار می‌رفت. و ابواب جمعی بسیار داشت. و حداقل قسمتی از مکاتبات شاه تحت تصدی و مسئولیت او بود. اما تعیین حدود مشخص بین وظایف او و واقعه نویس، کار آسانی نیست. شاید در نوع نامه‌ها و مکاتیبی که به هر یک از دو مقام مزبور احاله می‌گردید، تفاوت و اختلافی بوده است. طغرا با آب طلا و سرخی توسط منشی الممالک رقم کشیده می‌شد و بایستی ذیل آن عبارتی نظیر حکم جهان مطاع و غیره که از تذکرة الملوك آمده است نوشته شود... مقصود از اصطلاح خط طغرا، ممکن است عباراتی دایر بر نعت خدا و حضرت علی (ع) و ائمه اطهار باشد که بر سر لوحه فرمان می‌نوشتند.

مهرداد مهر همایون، چنانکه شاردن توصیف می‌کند:^۲ فی الواقع مسئول نگهداری مهرهایون که معمولاً به دست مادر شاه سپرده می‌شد، نبود. در روزهای آدینه اسنادی که به مهر وزیران رسیده بود، به در حرم ارسال می‌گشت و آنجا جعبه محتوی مهرهایون آورده می‌شد. و پس از آن که اسناد و مدارک جهت شاه قرائت می‌گردید، مهرداد، محل معهود و مناسبی را بر روی فرمان مزبورتر، و مهر را تقدیم شاه میکرد تا وی آنرا بر آن محل بگذارد، مهرداد مزبور با آنکه دارای حقوق و سزایای مالی بسیار بود. گویا وظیفه و مسئولیت خطیری نداشت اما شاید وظیفه‌ی نظیر «وزیر مشاور» داشته است.

... دو اقدادان، صاحب منصبانی بس دون بودند و مواجب آنان بسیار نبود. و در جلسات عمومی بارهای عام در صف سپاهیان و اسلحه داران قرار می‌گرفتند. طبق سخن شاردن، دواتدار همواره نزدیک سلطان و ملازم خدمت بود. و در کمر بند و شال خود دوات و در داخل جعبه خویش کاغذ سفید داشت و مستعد تحریر فرامین بود...^۳

تاورنیه در سفرنامه خود ضمن توصیف ایروان به عنوان یک شهر طرز رفتار بانمایندگان سیاسی در عهد صفویه سرحدی بین ایران و عثمان، از دقت و مراقبت حکمران آن سخن می‌گوید و می‌نویسد: «به محض این که یک کاروانی می‌رسد، سچبور است که به شاه گزارش بدهد. هر وقت یک سفیری وارد می‌شود، باید تمام مخارج او را کفایت نماید. سفارت را با دقت و مراقبت از قلمرو خود به حوزه نفوذ حکمران دیگر برساند. و آن حاکم نیز در مورد سفرا ناگزیر است که همین اقدامات را معمول دارد. به همین جهت سفرای کشورهای دیگر، در خاك ایران اگر بخواهند، می‌توانند هیچ خرجی نکنند، تمام مخارجشان را دولت ایران می‌دهد.»^۴

راجع به پذیرایی از سفرای خارجی کمپفر توضیح جالب و دل‌نشینی داده است کمپفر که در عهد شاه سلیمان به ایران آمده است، در کتاب دودباد شاهنشاه ایران به توصیف صحنه‌ای از

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر در خصوص مهردادان، ر.ک. سازمان اداری حکومت صفوی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶.
۲. سیاحتنامه شاردن، پیشین، ج ۱۵، ص ۴۵۳.
۳. سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۱۷، به بعد.
۴. سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب پوری، ص ۸۱.

پذیرایی سفر، می‌پردازد و می‌نویسد در این مهمانیها تمام درباریان با شکوه تمام شرکت میجویند و برای جلب نظر، حیواناتی را که کاسلا تمیز و تیمار شده‌اند (مانند فیل، کرگدن، شیر ببر، اسبهایی که پوشش آنها باطلا و جواهر آراسته شده) نمایش میدهند، همچنین کوزه‌هایی بسیار بزرگ، آتش خوریها و بشقاب‌هایی که از طلا و نقره خالص ساخته شده است و سربازانی که با لباس زرینت رژه می‌روند، در برابر بینندگان ظاهر می‌شوند. علاوه بر اینها سرسرای قیمتی حوضها، فواره‌های خروشان، فرشها و نمدهای قیمتی که همه جا گسترده شده، سوزن دوزیها، دیوارهایی که آنها را باطلا آراسته‌اند، تاج پرشکوه و چشم گیرشاه، طنین نامانوس ساز و آواز ایرانی، غذا و تنقلاتی که چون کوه بر روی هم انباشته شده است، تمام، برای این است که سفیر و همراهانش را تا مدتی مدید تحت تاثیر قرار دهند. پس از آن که او برای ادای تهنیت به طرف شاه رفت و خطابه کوتاهی خود را ایراد کرد، در بین مهمانان جایی به وی تعارف می‌شود. در میهمانی‌های ایران، مردم روی صندلی و پشت میزهای بلند قرار نمی‌گیرند، بلکه روی قالی و نمده که زمین را با آن فرش کرده‌اند می‌نشینند.

در زبان فارسی کلمه ایلچی بدون هیچ تفاوت به یک سفیر کبیر بایک نماینده سیاسی و یا یک پیک ساده دولت، اطلاق می‌شود. همین که ایلچی وارد خاک ایران شد، بلافاصله ورود خود را به داروغه نزدیکترین محل و توسط او به والی اعلام می‌کند. در این اعلام رسمی، باید نام رئیس مملکتی که ایلچی را فرستاده، ذکر شده باشد. پس از آن والی با یک پیک سوار، ورود سفیر را به وزیر اعظم گزارش می‌دهد و وزیر اعظم یا ناظر، توسط همان پیک تعلیمات لازم را به والی می‌دهند که یک یوزباشی وعده‌ای سرباز همراه سفیر می‌کند و خوراک و مسکن و سایر احتیاجات او را تامین می‌کنند. همین که هیئت سفارت به ولایت جدیدی وارد شوند، والی یا فرماندار به استقبال او می‌آیند و وسایل آسایش او را فراهم می‌کنند. و این جریان تا ورود سفیر به اصفهان ادامه پیدا می‌کند. و در اصفهان نیز خانه و مسکن متناسب در اختیار نماینده سیاسی قرار می‌دهند و تمام مخارج زندگی او را از خزانه دربار تامین می‌کنند. سفیر خارجی پس از استقرار، علت ماموریت خود را به ناظر توضیح می‌دهد تا وی مطلب را به عرض شاه برساند. و معمولاً شاه در یک روز مناسب سفیر را طی تشریفات به حضور خود می‌پذیرد.^۱

روابط سیاسی شاه اسماعیل با سلطان سلیم عثمانی: پس از پیمانی که بین شاه اسماعیل و پادشاه گرجستان و سلطان مصر و علاءالدوله، علیه سلطان عثمانی بسته شد، شاه اسماعیل آماده نبرد با ترکان شد. «سفیرانی با هدایای نازد سلیم فرستاد که در آن هنگام در آسایش بود. و هدایا عبارت بود از دوسمی از یک پارچه زر و زین و شمشیری مرصع با نامه‌ای بدین مضمون: اسماعیل پادشاه بزرگ ایرانیان، این هدایا را به توای سلیم، می‌فرستد که مناسب با شأن و مقام تست. زیرا که این هدایا به ملک تو می‌ارزد. و اگر تو سردی دلیری، آنها را خوب نگه دار. زیرا من سی‌آیم و آنها را از تو سی‌ستادم و سریر سلطنت را که غصب کرده‌ای بر باد می‌دهم چه شایسته آن است که دهقان زادگان بر آن همه ولایت فرمانروا باشند؟» این نامه چنان خشم

۱. الکبریت کبیر، در دبداد شاهنشاهی ایران، پیشین، ص ۲۴۱ به بعد (به اختصار).

سلیم مغرور را برانگیخت که می‌خواست فرستادگان او را به قتل برساند. اما پاشاها او را از این کار بازداشتند. با این همه، از شدت غضب فرمان داد که گوش و بینی سفیران ایران را بریدند و ایشان را با آن حال، با نامه‌ای بدین مضمون نزد اسماعیل بازگردانیدند: «سلیم سلطان اعظم ترکان بی‌آن که به عوعوی سک اعتنا کند، پاسخ او را چنین می‌دهد: اگر او قدم بدین دیار نهد، با او همان معامله را خواهیم کرد که سلف من محمد با سلف او اوزون‌حسن به‌جا آورد.»^۱

بانوژ. ای هزلتین^۲ تحت‌عنوان ممالک محروسه ایران، اجمالا از تاریخچه مناسبات سیاسی و اقتصادی ایران با ممالک غرب سخن می‌گوید به‌نظری در دوره قرون وسطی و در آغاز قرون جدید، اطلاعات اروپاییان از ایران و ممالک شرقی بسیار محدود و آویخته با تخیلات و افسانه‌های فراوان بود. مارکوپولو سیاح ونیزی که در قرن ۱۳ میلادی به ایران و دیگر ممالک شرقی مسافرت کرده است، در سفرنامه خود مطالب جالبی از وضع شهرها و کیفیت مسافرت خود و اوضاع اقتصادی و بازرگانی ایران به‌رشته تحریر کشیده و از تنگه‌ها و معبرهای صعب کوهستانی ایران و بیابانهای بی‌آب و علف و دیگر خصوصیات ایران مطالبی ذکر کرده است.^۳ «در سال ۹۶۱ هجری (۱۵۵۳ میلادی)، شرکت جدیدالتاسیس «بازرگانان حادثه‌جو»، نقشه یک دریانوردی تازه و عجیب را طرح نمودند. و با سه کشتی به‌منظور اکتشاف و تحقیق در احوال بخشهای شمالی آسیا، راه دریا پیش گرفتند. از این سه کشتی دوتای آن پایان غم‌انگیزی داشت و به مقصد نرسید. ولی سومی به کشف راه شمالی روسیه توفیق یافت، و بدین طریق راه مسکو و از آنجا راه به دریای خزر گشوده گشت. چند سال بعد سرآنتونی جنکین‌سن توانست تا اقصی نقطه آسیای وسطا یعنی تا بخارا پیش رود و به انگلستان مراجعت نماید. در فکر او طرحهایی برای ایجاد یک راه بازرگانی خشکی از طریق روسیه به ایران سوج می‌زد ... در پایان قرن شانزدهم میلادی، یک حس جغرافی‌شناسی و علاقه به جغرافیا در مردم انگلیس پرورش یافته بود. و از آن به بعد پیوسته نقشه برداری جهان، کامل‌تر می‌شد و خاور زمین کم‌کم در نظر اروپاییان از آن وضع افسانه وار و خیالی بیرون می‌آمد. مع هذا در مورد ایران پیش آمد و اوضاع و احوال چنین شد که مدتها بعد هم هنوز حالت افسانه‌ای و سحرانگیز آن باقی ماند. رابطه اروپا با هندوستان و چندی بعد با چین از راه دریا، پیوسته آسان‌تر و بیشتر می‌شد. اما از ایران هنوز هم مردم فقط ناسهایی می‌دانستند. چه این کشور خارج از شاه راهها، قرار گرفته بود. و مسافران فقط با کاروانهایی که آهسته راه طلایی آنرا می‌پیموندند، بدین سرزمین می‌رسیدند. در راه سمرقند ... اسکان داشت مسافرین از سرما منجمد شوند و بمیرند. اما دیده پندار و خیال، عدل‌های شالهای ابریشمی و قالیها را می‌نگریست که در پایان مسافرت از پشت شترها پایین می‌آوردند.»^۴

۱. سفرنامه ونیزیان، ص ۲۶۴.

2. Heseltine

۲. سیاحتنامه مارکوپولو در پایان سده پانزدهم به‌رشته تحریر درآمده است.

۳. به کتاب ممالک محروسه ایران رجوع شود.

به نظر استاد نصراله قلسفی... از انقراض دولت ساسانی تا حمله مغول، یعنی در دوران حکومت خلفای اموی و عباسی، در حقیقت میان اروپا و ایران رابطه‌ای وجود نداشت. زیرا از طرفی پس از انقراض دولت روم غربی و در قسمت بزرگی از دوره قرون وسطا، اروپا، خود گرفتار سلوک الطوائفی و تاخت و تاز طوائف مختلف وحشیان و اختلاقات سیاسی و دینی دولتهای نوپید بود. و اساساً به امور سیاست خارجی و تجاری، خاصه با کشورهای آسیا توجهی نمی‌کرد؛ از طرفی نیز حکومت دینی خلفای اسلامی قاره اروپا را از ایران و کشورهای مرکزی و شرقی آسیا جدا ساخته و میان وراث تمدنهای درخشان ایران و روم کهن، دیواری کشیده بود.

در دوران جنگهای صلیبی (۴۹۰ تا ۶۹۰ هـ.) اروپا و آسیا به یکدیگر نزدیک‌تر شدند و نفوذ تمدن اسلامی به اروپا، سایه ایجاد روابط سیاسی و تجاری میان کشورهای این دو قاره شد. لکن تا زمانی که خلافت عباسی پایدار بود، بازار تجارت اروپا با ایران و سمالک شرقی آسیا، رونقی نداشت و بازرگانان اروپایی قدم از سواحل دریای روم این سوتر نمی‌نهادند. پس از حمله مغول بر ایران، چون بنیاد حکومت عباسیان سست شد، دولتهای اروپایی که دیرزمانی، از قدرت و نفوذ و توسعه اسلام در اندیشه بودند و همواره ضعف و زوال آن را آرزوی کردند، خرسند شدند. و با آن که از بیم سیل بنیان‌کن مغول و خطر حمله آن قوم خونخوار به اروپا بر جان خود سی‌لرزیدند، در صدد برآمدند به هر وسیله، خود را به مغول نزدیک کنند و به دستیاری ایشان کاخ اسلام را واژگون سازند. چنان که پاپ اینوسان چهارم^۱ به همین قصد در سال ۵۲۴۳ هـ. یعنی سال ۱۲۴۵ م. دو دسته از روحانیون عیسوی را نزد خان مغول روانه کرد... بعد از آن هم لوئی نهم، معروف به مقدس، پادشاه فرانسه، که در سواحل دریای روم سرگرم جنگهای مذهبی با مسلمانان بود، سفیرانی چند به دربار خان مغول فرستاد... پس از انقراض دولت عباسیان، دامنۀ روابط اروپا با آسیا وسعت گرفت و اسپراتوران روم شرقی و پاپ و سایر پادشاهان و امیران اروپا، سفیران بسیار به دربار جانشینان چنگیز فرستادند و پای مبلغان و سوداگران عیسوی، به خاک ایران باز شد و بازار تجارت اروپا با کشورهای غربی آسیا و چین رونق گرفت. ناسی‌ترین مسافران این دوره، مارکوپولو جهانگرد ونیزی است که از ایران به چین رفت و در خان‌بالغ (پکن) به خدمت قوبیلای‌قان، پسر تولوی رسید و بیست سال از جانب وی به کارهای بزرگ کشوری مشغول بود، و در سال ۶۹۵ هـ. (۱۲۹۵ م.) به اروپا بازگشت، و سفرنامه‌اش معروف است.

در دوره حکومت هلاکوخان و فرزندان وی، در ایران، رشته روابط سیاسی سلاطین مغول با پاپ و پادشاهان اروپا استوارتر شد. زیرا ایلخانان ایران چون با سلاطین مسلمان شام و مصر در جنگ بودند، می‌کوشیدند که پاپ و پادشاهان مسیحی اروپا را نیز با خود همداستان کنند و با یاری عیسویان، حکومتهای اسلامی مصر و شام را براندازند. در این دوره چون ایلخانان مغول با پادشاهان اروپا و کشورهای عیسوی مذهب روابط دوستانه داشتند، بازار تجارت ایران با اروپا رونق گرفت و شهر تبریز یکی از مراکز بزرگ مبادلات تجاری گردید. لکن همین که

ترکان عثمانی در سال ۸۵۷ هجری (۱۴۵۳ م.) شهر قسطنطنیه را گرفتند و امپراتوری روم شرقی را برانداختند، بازار تجارت اروپا با مشرق، بسته شد و رشته روابط ایران و اروپا منقطع گشت. به همین سبب، اروپاییان نیز بر آن شدند که برای رسیدن به هندوستان و چین و به دست آوردن امتعه آسیا، راهی دیگر پیدا کنند، و این امر محرک کشف راه دریایی جنوب افریقا گردید. از آنچه گذشت چنین بر می آید که روابط ایران و اروپا در قرنهای اولیه اسلامی پس از حمله مغول، آغاز و بعد از فتح قسطنطنیه به دست ترکان عثمانی بار دیگر قطع گشته است؛ و چون رابطه کوتاه جانشینان چنگیز و تیمور را نیز با پادشاهان عیسوی رابطه ایران و اروپا نمی توان شمرد، روابط اساسی ایران با کشورهای اروپایی در حقیقت، از دوران سلطنت صفویه آغاز می شود.

«پادشاهان صفوی از آغاز سلطنت، چون خود را با خطر استیلای ترکان عثمانی روبرو می دیدند، با دشمنان ایشان از در دوستی درآمدند. و هنگامی که سلاطین عثمانی به فتح سمالک شرقی اروپا و آزار عیسویان مشغول بودند، مخصوصاً به ایجاد روابط سیاسی و تجاری با کشورهای اروپا و جلب قلوب مسیحیان همت گماشتند و دیری نگذشت که میان ایشان با پادشاهان و فرمانروایان بزرگ اروپا، مانند پاپ روم و سلاطین اسپانی و پرتغال و هلند و روسیه و انگلستان و اتریش و لهستان و فرانسه و غیره بنیان دوستی و روابط سیاسی و تجاری استوار گشت، و این روابط در دوران پادشاهی شاه عباس اول، توسعه و رونق بسیار یافت.»^۱

استاد فقیه، عباس اقبال طی مقالاتی که در مجله گرانقدر یادگار، به یادگار گذاشته است، سرگذشت خلیج فارس و مداخلات شوم پرتغالیها و دیگر دول مستعمراتی را در آغاز نهضت بورژوازی غرب با استادی تمام توصیف کرده است؛ به نظر اقبال: «... تسلط ایرانیان بر سواحل و جزایر خلیج، بر خلاف آنچه بی خبران تصور می کنند، منحصر به سواحل ایران امروزی و جزایر مجاور آن نبوده بلکه دامنه این تسلط بر کلیه جزایر و سواحل آن، مخصوصاً به قسمت عمان و مسقط و الحسا^۲ و جزایر مجاور الحسا^۳ منبسط بوده و در تمام ادواری که ایران قدرت داشته، حکام و سران سپاهی ایرانی در بحرین و عمان و مسقط به نام پادشاهان ایران حکومت می کردند. و مرزهای ایران که تا آن حدود کشیده می شد، از هجوم و تعرض اعراب بدوی عربستان و سایر خارجیان حفظ می کرده اند ... دوره صدساله استیلای پرتغالیان بر این دریا، که از ۹۱۲ هجری قمری تا ۱۰۳۱ یعنی مدت صد و نوزده سال طول کشیده، یکی از پر عبرت ترین و جانگدازترین ادوار تاریخ ماست؛ چه در این مدت، به علت دوری پایتخت از جزایر و سواحل خلیج فارس و گرفتاری سخت شاه اسماعیل و شاه طهماسب در دفاع مملکت در مقابل ترکان عثمانی و از یکان ترکستان، دولت ایران از احوال ایرانیان اطراف خلیج فارس غافل بوده و این سردم غیرتمند و وطن پرست در چنگال نیرنگ و قدرت یکی از بی رحم ترین دول مستعمراتی اروپا، یعنی اهالی پرتغال، دست و پا می زدند... با اجرای این مدت بالنسبه طویل را هیچیک از مورخین سا ن نوشته اند.

۱. زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۳ به بعد (به اختصار).

۲. الاحسا، الحسا؛ بخشی که بالاخص بحرین خوانده می شده است.

۳. جزیره‌هایی که امروز مجموع آنها را بحرین می خوانند.

تمام اطلاعاتی که از کتب ایشان راجع به این دوره به دست می‌آید، یکی دو صفحه و در پاره‌ای موارد از چند سطر تجاوز نمی‌کند.^۱

«در سال ۸۹۱ هجری مطابق با ۱۴۸۶ میلادی، یعنی پنجاه و سه سال بعد از فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد عثمانی و پانزده سال پیش از تشکیل سلسله صفویه در ایران، یکی از ملاحان پرتغالی به اسم بارتلمو دودیاژ خود را به دماغه جنوبی افریقا رساند و از آنجا قدم در اقیانوس هند نهاد. ولی به رسیدن به سواحل هندوستان و آسیا که مقصد عمده او بود توفیق نیافت.

در سال ۴۰۴ ه. (۱۴۹۸ م.) یعنی دو سال قبل از تشکیل دولت صفوی، سلاح پرتغالی دیگری به نام واسکودوگاما، اندیشه او را به عمل رسانید. یعنی از طریق جنوب افریقا و اقیانوس هند، به ساحل غربی هندوستان رسید و پای پرتغالیها را به آبهای جنوبی آسیا باز کرد. واسکو-دوگاما ابتدا از بندر لیسبون (لشبونه) پایتخت پرتغال در سال ۱۴۹۷ میلادی (۳۰۳ ه.) به دماغه جنوبی افریقا آمد و قصدش این بود که از آنجا ستوجه جهت شمال شود و خود را به سواحل افریقای شرقی برساند. سواحل افریقای شرقی، مخصوصاً قسمت زنگبار، از خیلی قدیم تحت استیلای اقتصادی و معنوی تجار مسلمان و از ضمایم امارت عمان و مسقط محسوب بود و جمع کثیری از دریانوردان عرب و ایرانی در آنجا اقامت داشتند؛ مخصوصاً غالب اسورتجارتی آنجا به دست ایرانیان می‌گشت و ایرانیان مهاجر از مردم فارس و کرمان و جزایر خلیج، از خیلی پیش در آنجا رحل اقامت افکنده بودند و نام زنگبار به معنی ساحل زنگی‌نشین که فارسی خالص است و هنوز نیز باقی است، نشانه‌ای از این دوره استیلای اقتصادی و معنوی ایرانیان بر آن قسمت است. واسکودوگاما، در ساحل افریقای شرقی یعنی در بندر سلنده، با بحریمایان مسلمان داخل در ارتباط شد و چون او و همراهانش به هیچ وجه راههای بحری شرق را نمی‌شناختند، از ایشان خواست تا یکی از ناخدایان و معلمین مسلمان، هادی او به هندوستان شود... واسکودوگاما به هدایت شهاب‌الدین (که زبردست ناخدایان خلیج فارس تربیت شده بود) در تاریخ ۴۰۴ هجری به بندر کالیکوت از بنادر غربی هندوستان رسید... با این کشف عظیم، کلید سلطنت پر ثروت هندوستان از راه دریا به دست اروپاییان افتاد... کشف راه بحری هندوستان به اروپا، ضربه بزرگی بود به تجارت خلیج فارس و جزایر و سواحل آن. چه بازرگانان و دریانوردان مسلمان این حدود به علت استقرار پرتغالیها در دو طرف راههای بحری قدیم اقیانوس هند، یعنی هندوستان و جزایر و سواحل افریقای شرقی، دیگر نمی‌توانستند آزادانه به تجارت بروند. و چون پرتغالیها نیز مردم بی‌رحم و منفعت پرستی بودند و در ضبط و مصادره کشتیهای غیر پرتغالی، از دزدان دریایی پایی کم نداشتند، دیگر کسی جرأت این که خود را در مقابل ایشان به خطر بیندازد، نداشت... بعد از رسیدن واسکودوگاما به هند، پرتغالیها به تدریج دست به تصرف بنادر اطراف کالیکوت دراز کردند، و چند سالی طول نکشید که برای پادشاه خود مستعمراتی در این قسمت از دنیا تشکیل دادند و امانوئل اول پادشاه پرتغال، در سال ۵۹۱۵ ه. (۵۰۵ م.)

۱. مجله یادگاد، سال چهارم، ش ۶ و ۲، ص ۱۰۳ به بعد (بهاختصار).

یعنی سال پنجم پادشاهی شاه اسماعیل صفوی، حکمران مستقلی برای اداره هند پرتغال به‌عنوان نایب‌السلطنه، فرستاد.^۱

چنان‌که گفتیم، پس از آن‌که قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح افتاد، راه بازرگانی اروپا و آسیا از طریق دریای مدیترانه بسته شد و سوداگران در جستجوی راه جدید تجاری به کوشش و تلاش برخاستند و نخست متوجه بندر اسکندریه شدند. ولی پدرتاری سمالیک مصر و عوامل دیگر، بازرگانان را بر آن داشت که در جستجوی راه دیگری سعی و تلاش نمایند. دریا نورد پرتغالی دیاز، از جنوب آفریقا برای کشف راه دریایی هندوستان به کشتی نشست و وارد اقیانوس هند شد. و دوازده سال بعد از او دریاسالار پرتغالی، واسکودوگاما از همان راه به هندوستان رسید. و با کشف این راه جدید، بر قدرت و اعتبار پرتغال و نفوذ سیاسی و اقتصادی این کشور افزود و دست اعراب مصر و یمن و عمان را، از اداسه فعالیت‌های بازرگانی در آن منطقه کوتاه کرد. بعد از او آلفونسو دو آلبوکرک^۲ با نیروی نظامی و چند کشتی، در صدد تسخیر جزیره هرمز برآمد و خواجه عطار، نایب‌السلطنه این جزیره را به خراجگزاری پادشاه پرتغال فراخواند. ولی خواجه با تکیه به نیروی نظامی خود، تسلیم نشد و کار آنها به‌جنگ کشید. سرانجام پرتغالیها پیروز شدند و ضمن اخذ غرامت، خواجه را خراجگزار حکومت پرتغال خواندند. وی متعهد شد همه ساله پانزده هزار اشرفی به دولت پرتغال خراج بدهد و حقوق و امتیازات فراوانی برای پرتغالیان قایل شود. حکومت صفوی نیز که از جهت قدرت دریایی، خود را قادر به‌جنگ با حکومت پرتغال ندید، ناچار با آن دولت قراردادی به این نحو منعقد نمود:

« ۱. قوای دریایی پرتغال با نیروی لشکری پادشاه ایران به بحرین و قطیف مساعدت کند.

۲. نیروی دریایی پرتغال در فرونشاندن انقلابات سواحل بلوچستان و مکران با دولت ایران یاری کند.

۳. دو دولت ایران و پرتغال با هم متحد شوند و با ترکان عثمانی بجنگند.

به‌سبب این موافقتنامه، دولت ایران از جزیره هرمز چشم پوشید. پس از مرگ آلفونسو دو آلبوکرک، از طرف دولت پرتغال، شخص دیگری به‌عنوان نایب‌السلطنه هندوستان برگزیده شد. ولی بطور کلی مأسوران پرتغالی در دوران قدرت خود به‌سبب آرزندی، با مردم، به بدی رفتار کردند. و سرانجام بازرگانی آنان یعنی هرمز، مسقط و بحرین در اثر سوء سیاست مسئولان اسور رو به‌ویرانی رفت. این ایام متارن بود با مرگ شاه اسماعیل اول و جلوس شاه طهماسب بر تخت سلطنت. در این دوره، سلاطین ایران چون در غرب گرفتار جنگ با حریف زورمند خود، یعنی سلطان سلیمان خان قانونی، پادشاه عثمانی بودند و در خراسان با ازبکان دست به‌گریبان بودند، فرصت توجه به اوضاع خلیج فارس را پیدا نکردند. و از طرف دیگر در این دوره، قدرت دریایی پرتغال در خلیج فارس بلاعارض بود. و ایران فقط در صورتی می‌توانست با پرتغال

۱. مجله یادگار، سال چهارم، شماره ۲۶، ص ۱۰۳ به بعد (به‌اختصار).

دست و پنجه نرم کند که یا از جهت نیروی دریایی، همپایه پرتغال گردد، و یا از دولت دریایی دیگری در راه شکست پرتغالیان استمداد جوید. و چون هیچیک از این دو توفیق دست نداد، ایران تا سال ۱۵۸۰ میلادی (۹۸۸ هـ) که پرتغال به تصرف دولت اسپانی در آمد، ناظر تعدیات حکومت پرتغال بود. در این موقع، سلطان محمد خدابنده، پدر شاه عباس، در ایران حکومت داشت. حکومت اسپانی در این موقع با فیلیپ دوم بود. وی برای تأمین سه منظور، سفیری به دربار ایران فرستاد:

«۱. شاه ایران پیروان مذهب کاتولیک را در اقامه آداب مذهبی، آزادی کاسل عطا کند.

۲. از دشمنی و جنگ با دولت عثمانی دست برندارد.

۳. به رعایای اسپانیا در راه تجارت، امتیازاتی بدهد.»

نایب السلطنه هند کشیشی را که به زبان فارسی آشنا بود، به ایران فرستاد و سلطان محمد، بخوبی از وی پذیرایی کرد و هنگام مراجعت، سفیری از طرف خود، به دربار اسپانیا فرستاد. ولی با غرق شدن این کشتی، کاری از پیش نرفت. شاه عباس که پس از سلطان محمد خدابنده زمام امور را در دست گرفت، بر آن شد که با دولتهای بزرگ اروپا از در دوستی درآید؛ به این امید که از قدرت آنها برضد دولت عثمانی استفاده کند. به همین مناسبت، در دوران فرمانروایی شاه عباس، مناسبات ایران با پادشاه اسپانی و امپراتور آلمان و پاپ روم و جمهوری ونیز و تزار روسیه و پادشاه فرانسه و لهستان روبه وسعت نهاد. شاه عباس پس از مدتی مطالعه، بنا به پیشنهاد آنتونی شرلی، مصمم شد که سفیری نزد تمام پادشاهان بزرگ عیسوی مذهب اروپا بفرستد و آنان را به ضد دولت عثمانی تجهیز و آماده نماید. شاه عباس یکی از سرداران خود را به نام حسینعلی بیگ بیات، مأمور کرد که از جانب او به عنوان ایچی راه اروپا پیش گیرد و با همکاری آنتونی شرلی این مأموریت خطیر را به انجام رساند. نظر اساسی شاه عباس این بود که دولتهای عیسوی مذهب را برضد دولت عثمانی متحد سازد، و دیگر آن که با هر یک از آنها برای فروش ابریشم ایران که در اختیار و انحصار شخص وی بود، قرار دادی منعقد آید. ولی البت، هدف و مقصود اصلی شاه عباس بازگرفتن ولایات از دست رفته از دولت عثمانی بود. آنتونی شرلی با این که به ظاهر سمت راهنمایی داشت، ولی در معنی از هر جهت با سفیر قزلباش برابر بود. در یکی از اعتبارنامه‌ها نوشته شده بود: «ای پادشاهانی که آیین عیسی را پیروی می کنید بدانید که واسطه دولتی ما و شما این سرد (یعنی آنتونی شرلی) بوده است... این مرد به رضای خویش نزد ما آمد و با صوابدید وی یکی از رجال دربار خویش را همراه وی کردیم... پس او را نماینده شخص ما بدانید و آنچه می گوید و می خواهد گفته و خواسته ما شناسید.»

«در نامه‌های شاه عباس، اصول و سواد زیرین برای عقد دوستی پیشنهاد شده بود:

۱. دولت ایران باب دوستی را به علت دوستی با ملل مسیحی و دشمنی با دولت عثمانی مفتوح می سازد؛ ۲. مایل است اطمینان حاصل کند که اگر با این دشمن مشترک به جنگ برخاست، تمام بار جنگ بر دوش وی نخواهد ماند؛ ۳. از امپراتور آلمان و پاپ و سایر فرمان-

روایان اروپا خواسته بود که اگر قرارداد دوستانه‌ای با ترکان عثمانی بسته‌اند، فسخ کنند، در صورتی که به مقتضای مصلحت نمی‌توانند با تمام قوا با پادشاه ایران بر ضد سلطان عثمانی همکاری کنند، لاقلاً تا زمانی که او با سلطان در جنگ است در نهان پشتیبان وی باشند؛ ع. از فرمانروایان اروپا خواسته بود که نگذارند اسلحه و مهمات آنها به دست ترکان عثمانی برسد؛ ه. در پایان، شاه‌عباس از سر خیرخواهی دول اروپایی را از جنگ با یکدیگر برحذر داشته بود تا بر ضد دشمن مشترک، هم‌پیمان شوند. و در آخر، شاه‌عباس به تمام پادشاهان فرنگ پیشنهاد کرد که سفیرانی با شرایط و نقشه‌ها و پیشنهادهای خود به ایران بفرستند؛ چنان که او کرده است.

حسینعلی بیگ و شرلی در نهم ژوئیه سال ۱۵۹۹ م. (۱۰۰۸ ه.ق) با همراهان از اصفهان بیرون آمدند تا از راه دریای سازندگان روسیه به اروپا بروند. همسفران آنها چهارده قورچی از سواران اسیل ایرانی و چهارده ملازم و یکسلا و پنج مترجم و پانزده تن از همراهان آنتونی شرلی بودند... سی و دو شتر از دنبال این هیئت، هدایایی را که شاه‌عباس برای فرمانروایان فرنگ برگزیده بود، بر پشت داشتند. شاه، سفیران خود را تا محل دولت‌آباد مشایعت کرد و در آنجا مهر طلای خود را به سر آنتونی شرلی داد و گفت: برادر، هرچه را که تو سهر کنی گرچه به قدر سلطنت من ارزش داشته باشد، قبول دارم! سپس روی او را بوسید و دست برادرش را برت شرلی را در دست گرفت و وعده داد که در غیاب سر آنتونی، با او چون برادری مهربان رفتار کند.

حسینعلی بیگ و سر آنتونی شرلی پس از یک ماه مسافرت از راه کاشان و قم و ساوه و قزوین، به گیلان و کنار دریای سازندگان رسیدند و با کشتی راه روسیه را پیش گرفتند. گذشتن از دریای خزر دو ماه طول کشید و سرانجام به بندر هشترخان و پس از دو ماه و نیم مسافرت به مسکو رسیدند.

سفرای ایران پس از شش ماه از مسکو خارج شدند و در بندر آرخانگلسک، از بندرهای شمالی روسیه، به کشتی نشستند و از راه اقیانوس منجمد شمالی و سواحل نروژ، عازم آلمان شدند. و در پاییز سال ۱۰۰۹ ه.ق به شهر پراگ رسیدند. ردلف دوم با شکوه و جلال فراوان از ایشان پذیرایی کرد. سپس راه ایتالیا^{۱۰} پیش گرفتند. چون جمهوری ونیز در این ایام سرگرم عقد مصالحه‌ای با دولت عثمانی بود از پذیرفتن سفیر ایران خودداری کرد. در روم بین شرلی و حسینعلی بیگ اختلافاتی ظهور کرد. به همین سبب، پاپ آنها را جداگانه به حضور پذیرفت. پس از چندی به جهاتی، شرلی راه فرار پیش گرفت. حسینعلی بیگ و همراهان از طریق بندر ژن و جنوب فرانسه به سوی اسپانی رفتند و پادشاه اسپانی با احترام فراوان ایشان را پذیرفت. پس از دو ماه، نمایندگان سیاسی ایران با یک کشتی اسپانیایی رهسپار خلیج فارس شدند. در جریان سفر اسپانیا، ملایی که همراه جمعیت بود، به ضرب کارد یک سرد متعصب اسپانیایی از پا درآمد و سه تن از همسفران حسینعلی بیگ به دین مسیح گرویدند و سفیر ایران از این وقایع سخت پریشان و ناراحت شد.

با این که از مسافرت شرلی و حسینعلی بیگ نتایج مطلوب به دست نیامد، ولی کمابیش حکومت ایران به کشورهای بزرگ اروپایی معرفی گردید؛ مخصوصاً پذیرایی‌های شایسته‌ای که از سفیران ایران در دربارهای روسیه و آلمان و ایتالیا و اسپانی شد، نشان داد که دولت ایران

در سیاست بین‌المللی آن زمان، دارای چنان اهمیت و قدرتی است که کشورهای بزرگ اروپایی در برابر دشمن مشترک خود، سلطان عثمانی، به دوستی و همدستیش نیاز فراوان دارند.^۱ آنتونی شرلی پس از چندی، از طرف پادشاه اسپانیا به سمت فرماندهی نیروی دریایی آن کشور در دریای مدیترانه منصوب شد تا با نیروی دریایی هلند و عثمانی به جنگ بر خیزد. آنتونی شرلی این سمت جدید خود را به شاه‌عباس اعلام نمود.

«اگر چه پرتغالیها در مدت یک قرن استیلای خود بر جزایر و سواحل خلیج فارس، مکرر با شورش مردم هرمز و رؤسای ایرانی و شیوخ عرب، و در دوره اخیر با قوای بحری دولت عثمانی مواجه شدند و پاره‌ای اوقات پیش‌آمد اوضاع و احوال نیز برایشان سخت بود؛ لکن از حدود اوایل قرن ۱۷ میلادی (نیمه اول قرن ۱۱ هجری) که مقارن سلطنت شاه‌عباس بزرگ و دوره سنتها عظمت و اعتبار دولت صفوی در ایران بود، برای ایشان دشمنان خطرناکی در سواحل و آبهای خلیج پیدا شد که از جهت قدرت و وسایل کار، به سراتب، از دشمنان سابق قوی‌تر بودند. بخصوص در دوره شصت ساله‌ای که پرتغال تحت تبعیت اسپانیا رفته بود، اهمیت و شوکت آن در شرق کاملاً رو به انحطاط گذاشته و بی‌رحمی و طماعی و ستم‌پیشگی عمال پرتغالی نیز پیمانۀ صبر مردم را لبریز کرده بود.

انگلیسیها و هلندیها در آبهای خلیج

این رقبای جدید در ایران از طرفی دولت مقتدر صفوی و از طرفی دیگر انگلیسیها و هلندیها بودند که می‌خواستند جانشین پرتغال و اسپانیا شوند. انگلیسیها از اواسط قرن ۱۶ میلادی برای تجارت با شرق و غرب، از سرمایه‌داران و تجار و صاحبان کشتیهای تجارتي، شرکت‌های بزرگی در سملکت خود درست کرده بودند؛ از جمله شرکت مسکوی در عهد شاه - طهماسب اول سه سفارت به ایران فرستاد و امتیازاتی برای خود تحصیل کرد. پس از آن که در سال ۹۹۶ هجری پیروزی نهایی نصیب انگلیسیها شد و سیادت بحری از دست اسپانی و پرتغال خارج گردید، سرمایه‌داران و تجار انگلیسی بر آن شدند که از طریق دریا با ایران و هندوستان به تجارت ادامه دهند. و بالاخره در سال ۱۶۰۰ میلادی شرکت هندشرقی تأسیس شد و به این فکر صورت عمل بخشید. و هلندیها نیز که از سالها پیش با فیلیپ دوم، پادشاه اسپانیا برای تحصیل استقلال، دست و پنجه نرم می‌کردند، کم‌کم موفق شدند شرکت هند شرقی هلند را برای تجارت با هندوستان و ایران و دیگر مناطق تشکیل دهند. به این ترتیب، دو دولت تازه نفس انگلستان و هلند، متفقاً بنیان قدرت دیرین اسپانیا و پرتغال را در هم ریختند و غالب دارالتجارها و متصرفات پرتغال را در اقیانوس هند و کبیر به حیطة نفوذ خود افزودند.

در این ایام، دولت صفویه، از برکت حسن سیاست شاه عباس، نفوذ فراوان کسب کرده بود. به همین مناسبت، مردم جزایر و بنادر خلیج فارس، که از دیرباز کینه اجانب را در دل داشتند، سر به‌طغیان برداشتند. مردم بحرین در یک بلوای عمومی بر عمال پرتغال شوریدند و عیسویان غاصب را قتل عام کردند و رئیس‌التجار پرتغالی را به دار آویختند.

پس از فتح بحرین به دست لشکریان ایران و محاصره بندر جرون، فیلیپ سوم، پادشاه

اسپانی و پرتغال به حکم اضطرار از در دوستی درآمد و با اعزام نمایندگان سیاسی و تقدیم تحف و هدایا در راه به کف آوردن مناطق از دست رفته، سعی و تلاش فراوان نمود. ولی چون اسپانیاییها، بر خلاف سواعیدی که داده بودند، در جنگ با عثمانی قدم مؤثری به نفع شاه عباس برنداشتند، شاه عباس تصمیم گرفت دست اسپانی و پرتغال را یکباره از جزایر و سواحل خلیج کوتاه کند. پس از مذاکرات طولانی که بین امام قلی خان و نمایندگان شرکت هند شرقی صورت گرفت، طرفین موافقت کردند که ایرانیها از خشکی و انگلیسیها از دریا به قشم و هرمز حمله کنند و پس از فتح، غنایم را به تساوی تقسیم نمایند و حاصل گمرک هرمز، بین دو طرف تقسیم شود و اجناسی را که انگلیسیها برای شاه و والی فارس وارد می کنند، از پرداخت حقوق گمرکی معاف باشد. به این ترتیب، بزرگترین پناهگاه پرتغالیها در خلیج، پس از یک قرن و کسری به تصرف ایران در آمد.^۱

از این پس بتدریج برون بندر عباس نامیده شد. و آرزوی دیرین مردم جنوب و شاه عباس در بیرون راندن اجانب از مناطق جنوب تا حدی صورت عمل گرفت. باید متوجه بود که بندر هرمز، مرکز صدور ابریشم، و بطور کلی ابریشم سراسر ایران، در انحصار و اختیار خزانه شاهی بود؛ بنابراین، شاه عباس از لحاظ تأمین منافع شخصی نیز علاقه داشت ابریشم ایران بجای آن که از طریق ترکیه یا راه ولگا - خزر به اروپا صادر شود، از راه دریایی هرمز و جنوب آفریقا به اروپا فرستاده شود، و بالاخره در این راه توفیق یافت.^۲

شاه عباس، که از آمد و شد سفیرانی که از اروپا به ایران آمده یا از ایران به اروپا رفته بودند نتیجه دلخواهی نگرفته بود، بار دیگر رابرت شرلی را با نامه ها و هدایای بسیار، همراه چندتن از بزرگان ایران، به سفارت روانه دربار پادشاهان بزرگ اروپا و پاپ کرد. با این که از سفارت رابرت شرلی و برادرش نتیجه بزرگی حاصل نیامد، ولی پذیرایی گرمی که امپراتور آلمان و پاپ روم و پادشاه اسپانی از نمایندگان او کردند، به شناسایی ایران و افتتاح روابط اقتصادی و سیاسی بین ایران و اروپا کمک کرد.^۳

سفارت رابرت شرلی به اروپا

شاه عباس و جانشینان او برای حفظ شخصیت خود، مدتی دراز از پذیرفتن سفیران بیگانه خودداری می کردند. تحمل کردن این رفتار، مخصوصاً برای نمایندگان دولتهای اروپایی سخت ناگوار بود. زیرا تا شاه آنها را بار نمی داد، نمی توانستند از خانه بیرون روند یا به مسافرت و سیر و سیاحت پردازند. هیچکس جز مهماندار و مأسوران مخصوص شاه، به دیدن آنها نمی رفت. گاه مانند زندانیان، چند ماه تنها و در محیطی محدود و مقید زندگی می کردند. در دوران توقف، شاه به وسیله میهماندار از موضوع مأسوریت و منظور سفیر آگاه می شد. سفیران، چون به حضور شاه می رسیدند، پس از تعظیم و بوسیدن پای یا دست او، نامه ای را که از فرمانروای خود داشتند، باو تسلیم

طرز بار دادن سفیران بیگانه

۱. مجله یادگار، سال چهارم، ش ۳، ص ۲۲ به بعد (به اختصار).

۲. برای کسب اطلاعات کافی در پیرامون مداخلات استعماری اروپاییان در بنادر و جزایر خلیج فارس، رجوع کنید به سلسله مقالات سرچنگ جهانگیر قائم مقامی در مجله پرده‌پهای تاریخی.

۳. زندگانی شاه عباس اول، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۸.